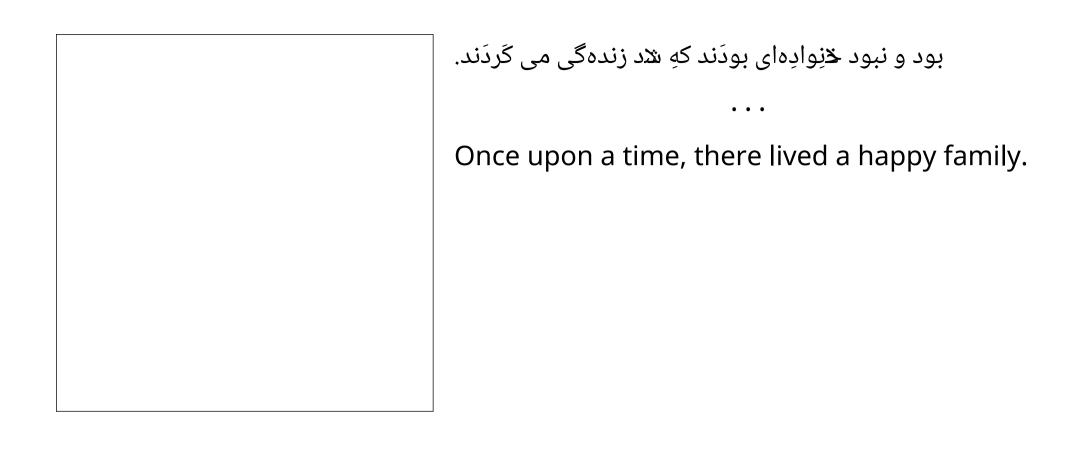
مومی	ن	دکا	کو
_	_		-

## **Children of wax**

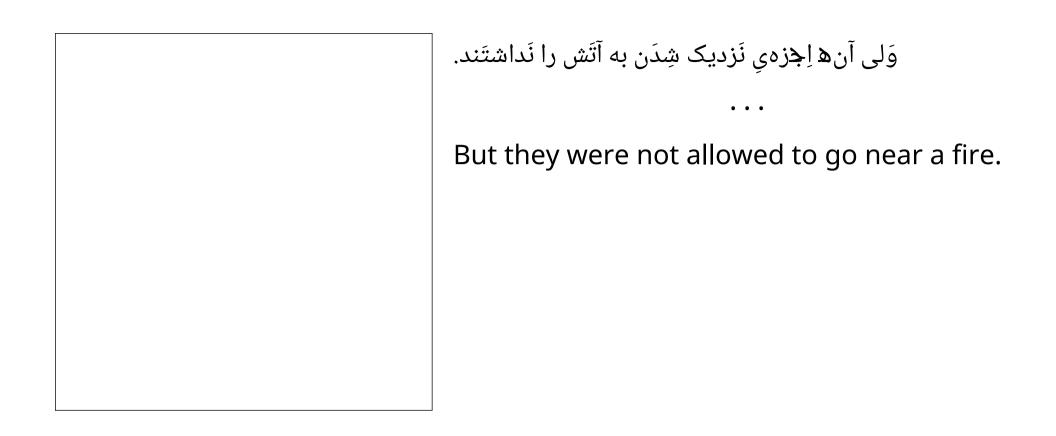
- Southern African Folktale
- ☑ Wiehan de Jager
- Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
- **il** 2
- 💬 دری [prs] / English [en]



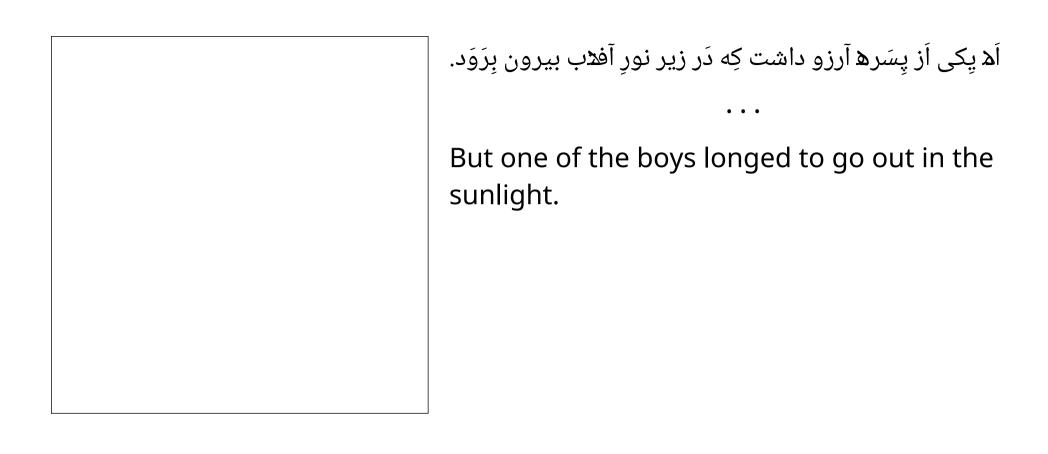
آنهٔ هیچوَقتهٔ هَم جنگ نمیکردند. آنهٔ دَرخنه وَ زَمینهٰیِ دهقنی به پِدَر وَ هَدَرِشن کُمَک میکَردَند.

. . .

They never fought with each other. They helped their parents at home and in the fields.



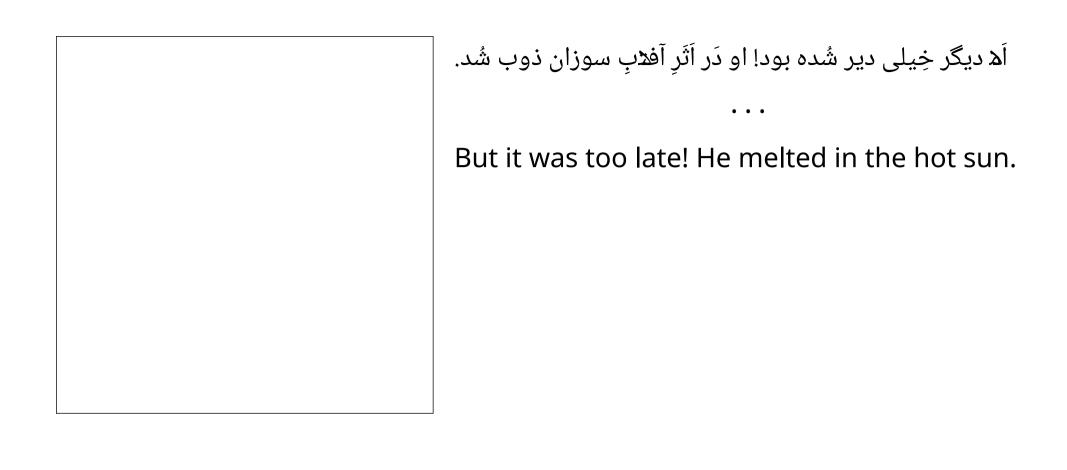
آنه مَجبور بودند کِه تَهم کرهي خود را دَر طول شَب اَنجِم دَهند. چون بَدَنِ شن اَز موم سخته شده بود. They had to do all their work during the night. Because they were made of wax!



یِک روز، او دیگر نَتوانِست طَقَت کند. بَرادَرهیَش بهِ او هُشدار دیگر نَتوانِست طَقَت کند. بَرادَرهیَش بهِ او هُشدار دادَند کهِ بیرون نَرَوَد.

• •

One day the longing was too strong. His brothers warned him...



کودکن مومی خِیلیهٔراحَت شُدَند کِه دیدند بَرادَرِهُن دَر جِلویِ چشهن ِهن ذوب شد.

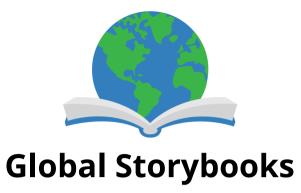
• •

The wax children were so sad to see their brother melting away.

وَلَى آنه یک فکر داشتند. آنه گُلولِهیِ ذُوب شُدِهِیِ موم را بِه شِکلِ یِک پَرَندِه دَر آوَردَند. of melted wax into a bird.

But they made a plan. They shaped the lump

آنه بَرادَرِهن را کِه بِه شِکلِ پَرَندِه دَر آمَدِه بود راهِلایِ یِک کوهِ بُلَند بُردَند. ... They took their bird brother up to a high mountain. وَقتى كِه آفلاب طلوع كَرد، بَرادَرِسْن هَمين طور كِه آواز میخواند، به دوردَسته پَرواز کَرد. And as the sun rose, he flew away singing into the morning light.



globalstorybooks.net

کودکانِ مومی

## **Children of wax**

Southern African Folktale

Miehan de Jager

Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

